

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تذنیب: ثمره بحث مقدمه واجب

در اصل نزاع در مقدمه واجب که آیا مقدمه واجب، واجب است یا خیر؟ و آیا ملازمه بین وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه هست یا خیر؟ چه ثمره‌ای بر آن مترتب می‌شود؟ و به عبارت دیگر: نزاع در مسئله اصولی مذکور، ثمره‌اش چیست؟

ابتداء باید بررسی کرد که به‌طور کلی مسئله اصولی باید چه ثمره‌ای باید بر آن ترتب پیدا بکند و اگر يك چیزی بخواهد عنوان مسئله اصولی پیدا بکند، این باید چه ثمره‌ای و فایده‌ای بر آن بار بشود.

آخوند می‌فرماید: ما این مسئله را مکرر ذکر کردیم که ثمره مسئله اصولی آن است که خلاصه و نتیجه مسأله، بتواند در طریق اجتهاد و استنباط قرار بگیرد. مجتهد برای استنباط حکم شرعی الهی يك قیاسی و يك صغری و کبرایی ترتیب می‌دهد که کبرای آن قیاس عبارت از همان نتیجه مسئله اصولی است. پس نتیجه مسئله اصولی به عنوان کبری در قیاس استنباط قرار می‌گیرد و نتیجه آن قیاس يك حکم کلی الهی و يك حکم شرعی الهی است.

بنابراین ملاک و میزان در ثمره مسئله اصولی این است که باید در قیاس به عنوان کبری واقع بشود و نتیجه قیاس هم يك حکم الهی کلی باشد.

به این ترتیب، ثمره بحث مقدمه واجب (- بنابر قول به ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی‌المقدمه -) خیلی روشن است.

که: اگر کسی قائل به ملازمه شد که بین وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه است (البته ملازمه عقلی است، اما طرفین ملازمه هر دو شرعی است یعنی وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه شرعی می‌باشد، منتهی ولی وجوب شرعی مقدمه را از راه ملازمه عقلی استفاده می‌کنیم)، در این جا اگر بخواهد بفهمد که آیا وضوء - که حکم کلی الهی است - واجب است یا نه، صغری و کبری ترتیب داده و می‌گوید: الوضوء مقدمه للصلاة الواجبة (صغری)، و کبری هم آن نتیجه مسئله اصولیه قرار می‌گیرد که: ملازمه بین وجوب ذی‌المقدمه و وجوب مقدمه ثابت است؛ یا به تعبیر دیگر می‌گوید: کلّ ما هو مقدّمه فهو واجبة للملازمة، آن وقت نتیجه می‌گیرد که: الوضوء واجب. و در این صورت که مجتهد در رساله خودش می‌نویسد: الوضوء واجب شرعا، که يك حکم کلی شرعی است.

اما اگر کسی قائل شد که ملازمه در کار نیست، او نمی‌تواند چنین صغری و کبرایی ترتیب داده و استفاده وجوب شرعی بکند. البته می‌تواند بگوید: الوضوء مقدمه للصلاة؛ ولی برای او ثابت نشده است که: المقدمة واجبة للملازمة، یا این که خلاف آن برای او ثابت شده است که: المقدمة ليست بواجبة. در این صورت که نتیجه می‌گیرد: «الوضوء ليس بواجب»، و لذا با این که وضو

مقدمیت هم دارد ولی چون که ملازمه را قائل نیست نتیجه می‌گیرد در عین حال عدم وجوب شرعی مقدمه و عدم وجوب شرعی وضوء را نتیجه وی گیرد.

این ثمره معقولانه‌ای است که به نزاع در باب مقدمه واجب مترتب می‌شود.

بیان سایر ثمرات بحث مقدمه واجب و مناقشه آنها

وقتی به کلمات اصولیین مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که چندتا ثمره دیگر برای نزاع در باب مقدمه ذکر کرده‌اند که این ثمرات از نظر آخوند، کاملاً مورد اشکال و انتقاد قرار گرفته است.

ثمره اول: مسئله نذر

یکی از ثمراتی که در کلمات اصولی‌ها ملاحظه می‌شود مسأله نذر است. گفته‌اند اگر کسی نذر کند به این که يك واجبی را انجام بدهد، در باب مقدمه واجب، ثمره پیدا می‌شود، زیرا:

اگر کسی مقدمه واجب را واجب بداند، نتیجه این می‌شود که اگر يك مقدمه واجبی را هم انجام داد، کفایت می‌کند؛ زیرا نذر کرده بود که واجبی را انجام بدهد و مقدمه واجب هم واجب است، پس نذرش موافقت شده و با انجام يك مقدمه واجب، موافقت نذر تحقق پیدا می‌کند.

اما اگر کسی مقدمه واجب را واجب نداند و قائل به ملازمه نباشد، اگر مقدمه واجبی را انجام داد، با انجام این مقدمه، موافقت نذر حاصل نشده است؛ زیرا مقدمه واجب از نظر او واجب نیست.

آیا این ثمره درست است؟ آخوند به این ثمره دوتا اشکال می‌کند:

اشکال اول: اصلاً مسئله موافقت نذر و مخالفت نذر، حکم شرعی نیست، و ارتباطی به شارع ندارد که کجا موافقت نذر حاصل شده است و کجا حاصل نشده است. اگر مکلف اول ظهر ایستادید نمازش را صحیح و کامل اتیان نمود، شارع حکم به موافقت و انطباق مایی به با مأمور به نمی‌کند؛ بلکه این حکم عقل است که اگر نماز او از نظر اجزاء و شرایط مطابق با دستور شرع بود، می‌گوید: این نماز، صحیح است و مطابق با مأمور به الهی است. در مسئله موافقت نذر هم همین است. اگر شما نذر کردید که يك واجبی را انجام بدهید و مقدمه واجب هم واجب بود؛ حال چنانچه مقدمه واجبی را انجام دادید، این‌جا شارع حکم نمی‌کند که موافقت نذر حاصل شده است و یا بالعکس در عدم موافقت نذر، شارع حکم نمی‌کند.

اصولاً حصول یا عدم حصول شدن موافقت، یا حاصل نشدن موافقت يك حکم شرعی نیست که بتواند ثمره مسئله اصولی قرار بگیرد و مسئله اصولی باید در طریق استنباط حکم خدا باشد، حال آن‌که موافقت نذر و عدم موافقت ارتباطی به شارع ندارد و ارتباطی به حکم خدا ندارد.

- اشکال دوم: اگر از اشکال اول هم صرف‌نظر کنیم ما اساس این ثمره را قبول نداریم؛ زیرا آدمی که نذر می‌کند که يك واجبی را انجام بدهد، باید دید که مقصودش از این کلمه واجب چیست؟ اگر گفت: لَّهِ عَلَيَّ این‌که يك واجبی را انجام بدهم، مقصودش از این کلمه واجب چیست؟

1- چه بسا مقصودش از این واجب، واجب نفسی باشد، کما این که لفظ «واجب» عندالاطلاق هم انصراف به واجب نفسی دارد. با این که واجب غیره هم یکی از اقسام واجب است ولی در عین حال کلمه «الواجب» وقتی که بدون قرینه ذکر بشود انصراف به واجب نفسی پیدا می کند. آن وقت ممکن است این آدمی هم که نذر کرده است مقصودش این باشد که يك واجب نفسی انجام بدهد، این جا اگر مقدمه ای را انجام داد چه نمره ای بر آن بار می شود؟ مقدمه واجب اگر واجب هم باشد، اثری برای موافقت نذر نمی تواند پیدا بکند.

پس امکان دارد که مقصود ناذر، خصوص واجب نفسی باشد؛ و در نتیجه اتیان مقدمه - (ولو این که مقدمه واجب هم واجب باشد) - بلااثر است، چه این که آن مقدمه، واجب غیره باشد یا نباشد.

2- و در نقطه مقابلش ممکن است مقصود ناذر از واجب، اعم از نفسی و غیره و شرعی و عقلی باشد. مثلاً بگوید: لله علي اینکه يك مطلبی بر من لزوم دارد که آن را در خارج انجام دهم، اعم از اینکه این لزوم از ناحیه شارع یا از ناحیه عقل باشد.

حال اگر مقصود ناذر چنین شد و مقدمه واجبی را در خارج انجام داد، این جا موافقت نذر حاصل می شود، چه این که مقدمه الواجب، واجب باشد یا نباشد؛ زیرا اگر مقدمه الواجب هم واجب نباشد، آن کسانی که ملازمه را منکر هستند، لزوم عقلی مقدمه را انکار نمی کنند و می گویند: عقل خودش می گوید که انجام مقدمه واجب است. [فرق بین قول به ملازمه و عدم ملازمه در همین است که قائل به ملازمه، وجوب شرعی برای مقدمه ثابت می کند؛ و منکر ملازمه همان لزوم عقلی را مستقیماً برای مقدمه قائل است. پس مقدمه بنا بر هر دو قول، لزوم دارد: روی قول به ملازمه، لزوم شرعی دارد؛ و روی انکار ملازمه، لزوم عقلی دارد]. بنابراین ممکن است کسی که نذر کرده که يك واجبی را انجام بدهد مقصودش اعم از واجب شرعی و عقلی باشد، که روی این حساب فرقی نمی کند که مقدمه الواجب وجوب داشته باشد یا نداشته باشد.

پس در باب نذر باید ببینیم که هدف ناذر چیست و مقصود او چیست و روی همان قصد و هدف ناذر، حکم بکنیم.

نمره دوم: مسئله تحقق عنوان فسق در صورت ترك مقدمات متعدّد

گفته اند: اگر يك ذی المقدمه ای را فرض کنیم که این ذی المقدمه چندین مقدمه دارد؛ این جا اگر قائل شدیم به این که مقدمه، وجوب دارد؛ نتیجه این می شود که اگر کسی این واجب را با مقدماتش ترك کرد، فاسق می شود و عنوان فاسق بر او منطبق می شود؛ زیرا چند واجب را ترك کرده است. یکی ذی المقدمه و چند مقدمه، بنا بر وجوب مقدمه. و کسی که چندتا واجب را ترك بکند، عنوان اصرار بر حرام و گناه بر او منطبق می شود و اصرار بر گناه - ولو صغیره باشد - عنوان کبیره را پیدا می کند؛ و کسی که مرتکب گناه کبیره شد نمی تواند عادل باشد و عنوان فاسق بر او صادق است.

پس اگر ذی المقدمه را با مقدماتش ترك کرد و ما قائل به وجوب مقدمه شدیم، در نتیجه چند واجب را ترك کرده است و کسی که چند واجب متعدد را ترك بکند، در اثر اصرار بر صغیره، عنوان فاسق بر او منطبق می شود.

اما اگر گفتیم مقدمه واجب، واجب نیست؛ این آدمی که يك واجب را با مقدماتش ترك کرده است، تنها يك واجب را که همان ذی المقدمه است ترك کرده است و با ترك يك ذی المقدمه واجب، عنوان اصرار بر گناه صغیره تحقق پیدا نکرده و فسق محقق نمی شود و به عدالت او خدشه ای وارد نمی آید.

پس یکی از ثمرات بحث مقدمه واجب این مسئله است که این واجبی که چندتا مقدمه دارد، اگر کسی آن را با تمام مقدماتش ترك بکند؛ روی مبنای وجوب مقدمه، فسق تحقق پیدا می کند و روی مبنای عدم وجوب مقدمه، فسق تحقق پیدا نمی کند.

مرحوم آخوند باز دوتا جواب می‌دهند:

1- جواب اوّل: جواب اوّل همان جوابی است که عرض کردیم، به اینکه ایشان می‌گویند: این چه ربطی به ثمره مسأله اصولیه دارد؟ فاسق شدن و نشدن يك مسئله شرعی نیست. آن چه که به شارع ارتباط دارد این است که شارع، فسق و گناه را معنا کند و موجبات فسق را بیان بکند؛ امّا این که این شخص خاصّ در خارج به خاطر فلان عمل، فاسد شده است به شارع ارتباطی ندارد، مثلاً شارع می‌گوید: هر کسی که شرب خمر کرد، شرب خمر گناه کبیره است و گناه کبیره با عدالت نمی‌سازد؛ این مطلب کلیّ است. امّا این آدمی که در خارج شرب خمر کرد و فاسق شد، فسق او به شارع ارتباطی ندارد و این حکم جزئی است که عقل از آن حکم کلیّ شارع استفاده می‌کند و عقل در حقیقت آن حکم کلیّ شارع را بر مورد تطبیق می‌کند و با تطبیق عقلی این حکم پیدا می‌شود والاّ شارع هیچ وقت نمی‌آید بگوید که زید عادل است و یا عمرو فاسق است. شارع وظیفه‌اش این است که ملاک کلیّ فسق و عدالت را برای مکلفین مشخص کند، ولی این که کجا این ملاک تحقق دارد و کجا تحقق ندارد، ربطی به شارع ندارد و وظیفه شارع نیست؛ بلکه مربوط به عقل است مثل مسئله موافقت نذر و عدم موافقت نذر.

پس مسئله حصول فسق به ترك يك واجبی با مقدماتش، این يك حکم کلیّ الهی نیست که بتواند ثمره مسئله اصولیه قرار بگیرد.

2- جواب دوّم: اگر فرض کردیم چند مقدمه برای يك ذی‌المقدمه هست، و مكلف با ترك يك مقدمه قدرت بر انجام ذی‌المقدمه ندارد و سلب قدرت نسبت به انجام ذی‌المقدمه پیدا می‌کند؛ اگر يك چنین مقدمه‌ای را فرض کردیم، آخوند می‌فرماید:

در این جا اصرار بر حرام واقع نشده است؛ بلکه او يك گناه کرده که اولین مقدمه را ترك کرده است. و به دنبال ترك اولین مقدمه، دیگر قدرت بر انجام ذی‌المقدمه را ندارد و چون که قدرت ندارد، تکلیف به ذی‌المقدمه - روی عدم قدرت - ساقط می‌شود و تکلیف به سایر مقدمات هم چون که وجوب غیری بوده است به دنبال سقوط تکلیف به ذی‌المقدمه از بین می‌رود. پس این شخص يك مخالفت کرده است و مخالفت او این بوده است که ترك کرده است اولین مقدمه‌ای را که با ترك آن دیگر نمی‌تواند ذی‌المقدمه را انجام بدهد. پس از این شخص يك عصیان و يك حرام واقع شده است، و عنوان اصرار بر عصیان واحد، منطبق نیست؛ و چون که عنوان اصرار بر آن انطباق ندارد و لذا موجب تحقق فسق نمی‌شود.

این بیان آخوند قابل مناقشه است، و مناقشه‌اش این است که : سلب قدرت نسبت به ذی‌المقدمه در اثر سوء اختیار آن مكلف بوده است و ابتلاء به سوء اختیار، تکلیف را از بین نمی‌برد و موجب این نمی‌شود که تکلیف ساقط بشود.

امّا جواب دیگری از اصل حرف هست و آن این است که:

اصلاً مقدمات، مخالفتشان معصیت نیست؛ زیرا معصیت آن است که استحقاق عقوبت داشته باشد، و ما در واجبات غیریّه گفتیم که استحقاق عقوبتی در کار نیست، و آن معصیتی ایجاد فسق می‌کند که به دنبالش استحقاق عقوبت در کار باشد، والاّ صرف ترك يك واجب غیری یا بیشتر بدون این که استحقاق عقوبتی در کار باشد، موجب فسق نمی‌شود. ولی این مطلب در کلام آخوند این مطلب ذکر نشده است.

ثمره سوم: مسئله اخذ اجرت در برابر انجام مقدمات

گفته‌اند: اگر مقدمه واجب، واجب باشد کسی نمی‌تواند در مقابل مقدمه واجب اجیر شده و پول بگیرد؛ زیرا اخذ اجرت در مقابل واجب، جایز نیست.

اما اگر مقدمه واجب، واجب نشد مانعی نیست که انسان برای انجام مقدمه اجیر شود، و اسم آن اخذ اجرت در برابر واجب نیست؛ و چون که اخذ اجرت در برابر واجب نشد مانعی ندارد.

پس یکی از ثمرات بحث مقدمه واجب می‌تواند همین امر باشد که اگر قائل به وجوب مقدمه شدیم اخذ اجرت در مقابل آن جایز نیست؛ و اگر قائل به وجوب مقدمه نشدیم اخذ اجرت جایز است.

باز آخوند دوتا اشکال مطرح می‌کند:

1- اشکال اول: عدم جواز اخذ اجرت برای انجام مقدمه، حکم شرعی نیست، زیرا حکم شرعی همیشه يك حکم کلی است و آن‌چه که حکم‌الله است عبارت است از: عدم جواز اخذ الأجرة على الواجب بطور کلی؛ ولی عدم جواز اخذ اجرت بر نماز یا روزه به شارع ارتباطی ندارد و آن‌چه که مربوط به شارع است حکم کلی است. اما ثمره‌ای که شما می‌خواهید استفاده کنید به حکم الهی ارتباطی ندارد؛ زیرا شما می‌خواهید آن حکم الهی کلی را پیاده کنید، و حال آنکه مسئله اصولی باید خودش مولد حکم شرعی باشد، نه این‌که مسئله اصولیه برای پیاده کردن احکام آمده باشد، و لذا این ثمره، ثمره مسئله اصولیه نیست.

2- اشکال دوم: ما این مطلب را قبول نداریم و چه کسی گفته است که اخذ اجرت بر واجب جایز نیست؟ واجبات به يك اعتبار، دو گونه می‌باشند: واجب توصیلی و واجب تعبّدی. در هر کدام از این دو واجب می‌توانیم اخذ اجرت را مطرح کنیم که شیخ انصاری مفصلاً در مکاسب محرّمه بیان کرده است. و آخوند در این‌جا می‌فرماید:

واجبات توصیلی: اگر این‌طور باشد که مولی که آن را واجب کرده است مقصودش صرف وجود این واجب است - اعمّ از این‌که کسی بولی در مقابلش بگیرد یا نه - در این صورت چه مانعی دارد که کسی در مقابل واجب، اخذ اجرت کند؟ هدف مولی این است که اختلال نظام نشود و از این‌رو الزام کرده است که يك عده‌ای باید طیب بشوند و يك عده‌ای باید ... که اینها واجبات کفائیه صناعیه است. اما معنای واجب کفایی این نیست که طیب یا بناء؛ نتواند اخذ اجرت کند؛ زیرا مقصود خدا این است که چرخ زندگی راه بیفتد و نیاز جامعه برطرف گردد. بلکه اگر بگوییم که اینها مجبورند که مجانی کار بکنند این نقض غرض است و اختلال نظام ایجاد می‌کند؛ زیرا اگر اینها مجبور باشند مجانی کار بکنند پس زندگی آنها از کجا تأمین بشود.

پس صرف این‌که يك چیزی واجب است معنایش این نیست که کسی نتواند بر آن اخذ اجرت بکند؛ بلکه باید نحوه وجوب آن را ملاحظه کنیم و ببینیم که آیا مولی می‌خواهد این شیء، مجّانا در خارج واقع بشود که در این صورت کسی حق ندارد پول بگیرد، ولی اگر مولی نظری به مجّانی بودن ندارد و می‌خواهد این واجب در خارج محقق شود - به هر کیفیتی -، این‌جا مانعی ندارد که کسی در مقابل واجب اخذ اجرت بکند. این در واجبات توصیلی بود.

اما واجبات تعبّدی: آیا در عبادات کسی می‌تواند اخذ اجرت بکند؟ البته این‌جا يك مقدمه‌ای باید ذکر شود تا مورد بحث روشن بشود، و آن مقدمه این است:

مسئله اخذ اجرت باید تمام شرایطش محفوظ باشد؛ مثلاً یکی از شرایط، این است که این عمل مستأجرعلیه، نفعی برای مستأجر (اجیرکننده) داشته باشد، اعمّ از نفع و فایده دنیوی یا اخروی. اما اگر فرض کردیم عملی هیچ نفعی ندارد؛ مثلاً مکلفی اجیر شد بر این‌که 100 تومان بگیرد که نماز ظهر خودش را بخواند، در اینجا در خواندن نماز ظهر، چیزی از نفع عاید اجیرکننده نمی‌شود، این اجاره از نظر پول باطل نیست؛ بلکه از نظر این‌که این يك کار غیر عقلایی است و برای صاحب پول و دهنده پول نتیجه‌ای بار نمی‌شود، باطل است. البته اگر در همین‌جا نفع و فایده و نتیجه‌ای بار شد، اجاره صحیح است؛ مثلاً این‌که همین معامله را انسان با فرزندش انجام دهد که نسبت به نماز اعتیاد پیدا نکرده است، به این‌که انسان بیاید او را اجیر کند که هر وعده که نماز بخواند

پولی بگیرد و هدفش این باشد که او عادت به نماز پیدا بکند و در نتیجه نفعی برای پدر پیدا می‌شود که علاقه دارد فرزندش متدین باشد و همین برای پدر نفع است.

پس مقدمه این شد که باید معامله، سفهی نباشد. حالا که معامله سفهی نشد؛ مثل این در عبادات استیجاری (نماز، روزه، ...) که برای اموات واقع می‌شود، چگونه مسئله عبادیت با مسئله مزد گرفتن جمع می‌شود؟

البته این از مسائل مشکل فقه است و نظرهای مختلفی در این‌جا داده شده است، ولی چیزی که آخوند اختیار می‌کنند مسئله داعی بر داعی؛ است به این کیفیت که:

اجیری که برای خواندن يك ماه نماز اجیر شده و اکنون مشغول خواندن نماز شده و پولها را هم قبلاً گرفته است، نماز را به قصد قربت می‌خواند ولی نماز به قصد قربت را به تحريك پول انجام می‌دهد که پول هم محرک برای عبادت (یعنی نماز با قصد غربت) شده است. بنابر این مسئله اجرت در عرض قصد قربت نیست به طوری که اجیر هنگام خواندن نماز، يك نظر به قصد قربت و يك نظر به اجرت داشته باشد؛ بلکه مسئله پول و قصد قربت در طول هم قرار گرفته‌اند، یعنی نماز را با قصد قربت می‌خواند و نماز با قصد قربت را به انگیزه پول می‌خواند و این لطمه‌ای به عبادیت نمی‌زند.

اگر این مسئله پول بخواهد لطمه‌ای به عبادیت بزند (البته آخوند بیان نمی‌کنند) نتیجه‌اش این است که عبادات بسیاری از مردم باطل باشد؛ زیرا این عبادت، تماماً خوفاً من النار وطمعاً فی الجنة است و عبادات ما برای مزایایی است که به خودمان برمی‌گردد، این مسئله چگونه با قصد قربت جمع می‌شود؟

در این‌جا هم جمع آن چنین است که مکلف نماز را با قصد قربت می‌خواند ولی نماز با قصد قربت را برای طمع در بهشت یا خوف از جهنم می‌خواند.

پس همان‌طور که عبادات ما به این کیفیت حلّ می‌شود، مسئله پول گرفتن در مقابل عبادت هم چنین حل می‌شود.

بله، اگر حضرت علی علیه‌السلام باشد که می‌فرماید: «ما عبدْتُكَ خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنتك» این معنای عبادت خالص و صحیح است؛ والا اگر به عمق عبادات خود توجه کنیم، آن عباداتی که خالی از آلودگی‌های دنیوی باشد برای طمع در بهشت و خوف از نار است؛ و این مطلب با این مسئله پول گرفتن در مقابل واجبات از جهت ملاک، متحد است.

پس آخوند از راه داعی بر داعی در واجبات تعبدی مسئله اخذ اجرت را حل می‌کنند.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ